شهر فرنگ
شهروند
۱۲
پنجشنبه ۲۶ مهر ۱۳۹۷ | سال ششم | شماره ۱۵۲۶
www.shahrvand-newspaper.ir

آبگرمکن، یخچال، فریزر، اجاق گاز و اشیای بلند و بسیار سنگین باید با بست یا تسمه‌های مناسب به کف و دیوار منزل محکم شوند.

خاطره‌بازی

آغازی برای «جن‌نامه»

همین روزها بود، سال ۱۳۶۳؛ هوشنگ گلشیری نگارش رمان جن‌نامه را در تهران آغاز کرد و سال ۱۳۷۶ آن را در آلمان به پایان رساند؛ یعنی نوشتن آن ۱۳ سال طول کشید. هوشنگ گلشیری اسفند ۱۳۱۶ در اصفهان به دنیا آمد و خرداد ۱۳۷۹ در تهران از دنیا رفت. او سردبیر مجله کارنامه بود. «نیمه تاریک ماه» نام یکی از مجموعه داستان‌های کوتاه گلشیری است که سال ۱۳۸۰ توسط نشر نیلوفر منتشر شد. این مجموعه دربرگیرنده داستان‌های او است که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۷ به نگارش درآمده. گلشیری این اثر را حاصل تمام زحمات خود در عرصه داستان کوتاه می‌داند.

قاب

«ولیعصر؛ پوشه اول» تلاشی برای شناخت بهتر تهران

سمانه جعفری

هر روز بر جای‌جای این شهر قدم برمی‌داریم و بی‌اعتنا به آن‌چه در گذر زمان بر سر و روی شهر آمده، پی دغدغه‌هایمان می‌دویم. این شهر تشنه شنیده‌شدن است؛ فریادهای بی‌صدایی که در گلوگاه خیابان‌ها پناه گرفته، آماده طغیان است. «ولیعصر؛ پوشه اول» نخستین ارایه هماهنگ از پروژه‌ای آموزشی و پژوهشی برای شناخت بهتر شهر تهران است. این پروژه، نگاهی متفاوت نسبت به «عکاسی» دارد و در جست‌وجوی زبانی نو برای بیان و روایت پیچیدگی‌های شهری بر بستر ظرفیت‌ها و جذابیت‌های هنرهای تصویری است. چگونه می‌شود هنرمند را از دل درگیری خلاق با زندگی روزمره نسبت به رویدادها و فضاهای کلانشهری حساس کرد تا از درون خودش به تاریخ و جغرافیای شهر پل بزند و این تجربه را با دیگران سهیم شود؟ «ولیعصر؛ پوشه اول» در سه گالری آریا، آتبین و AG از ساعت ۴ تا ۸ برپاست. کیوریتور کار رامیار منوچهرزاده است با آثاری از: بابک جوادزاده، هادی خراسانی، فردید خادم، سیدمحمد مروج، رها مژده، حمید قزل‌لو، سودابه وطن‌پرست، غزاله صداقت، نگین فیروزی، نرگس مقدم، محسن عباسی، عطا نوین، عاطفه خدابخش، عماد حسینی، مجید قدکساز، سیدمحمدرضا تکیه، فاطمه شریف. این هم نشانی گالری‌ها:

گالری آریا: خیابان ولیعصر، بالاتر از سه راه عباس‌آباد، کوی زرین، پلاک ۱۰

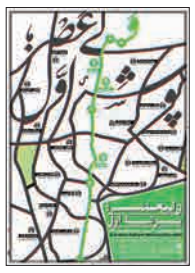

گالری آتبین: خیابان ولیعصر قبل از چهارراه پارک وی کوچه خاکزاد پلاک ۴۲

گالری AG: خیابان ولیعصر- بالاتر از چهارراه پارک وی- خیابان پسیان- شماره ۳

پیشخوان

معرفی یک مجله سختکوش

«به امید دویستمین شماره»؛ این آرزوی پروفسور یحیی کمالی‌پور برای مجله‌ای است که از مرز صدتایی گذشت و حالا صدویکمین شماره خود را منتشر کرده؛ مجله‌ای که سال‌هاست همراه با دانشجویان و پژوهشگران ارتباطات و اهالی مطبوعات پیش می‌رود و استقامتش ستودنی است.

محور این شماره ماهنامه «مدیریت ارتباطات» موضوع سواد رسانه‌ای و اقتصاد است. در این شماره، انجمن سواد رسانه‌ای ایران در راستای بررسی تاثیرات رسانه‌ها بر افکار عمومی در حوزه اقتصاد، پرونده ویژه‌ای را منتشر کرده است. در ابتدای پرونده این شماره، گفت‌وگو با حسن بشیر، رئیس هیأت‌علمی دومین همایش بین‌المللی سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی با تیتر سواد رسانه‌ای بدون «عدالت محتوایی» بی‌معناست، مورد توجه قرار می‌گیرد. برخی از عناوین پرونده یادشده: شامل چگونه سواد رسانه‌ای، اقتصاد را مدیریت می‌کند؟ نوشته محمدصادق افراسیابی مدیرعامل انجمن سواد رسانه‌ای ایران، سواد رسانه‌ای راه مقابله با جنگ رسانه‌ای و تبلیغاتی نوشته معصومه نصیری، قائم‌مقام انجمن سواد رسانه‌ای ایران، سواد رسانه‌ای، اشتغال و ارزش‌آفرینی نوشته سیدبشیر حسینی، مدیر گروه مدیریت و علوم نوین رسانه دانشگاه صداوسیما، گفت‌وگوی مائده شیرپور با دکتر محمدتقی روغنی‌ها با عنوان «همه نیازمند دانش زندگی در اتاق شیشه‌ای هستیم»، «تاثیر شبکه‌های رسانه‌ای بر چالش‌های اقتصادی» به قلم غلامرضا کاتب، جزیره‌های رسانه‌ای، خطر پیش‌روی سواد رسانه‌ای نوشته سیدمحمدعلی ابطحی، سواد رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی نوشته «مهدی انجیدنی»، سواد رسانه‌ای راه نجات برند ملی از آشفته‌بازار مجازی نوشته محمدرضا رستمی، چرا به سواد رسانه‌ای نیاز داریم؟ نوشته سیدناصر بهشتی، لزوم ارتقای سواد رسانه‌ای در مهندسی اقتصاد مقاومتی و مدیریت اقتصاد اجتماع به قلم محمدمهدی انصاری.

برای خرید نسخه الکترونیک این شماره و مطالعه تمام شماره‌های ماهنامه می‌توانید از لینک http://www.magiran.com/cmmagazine استفاده کنید.

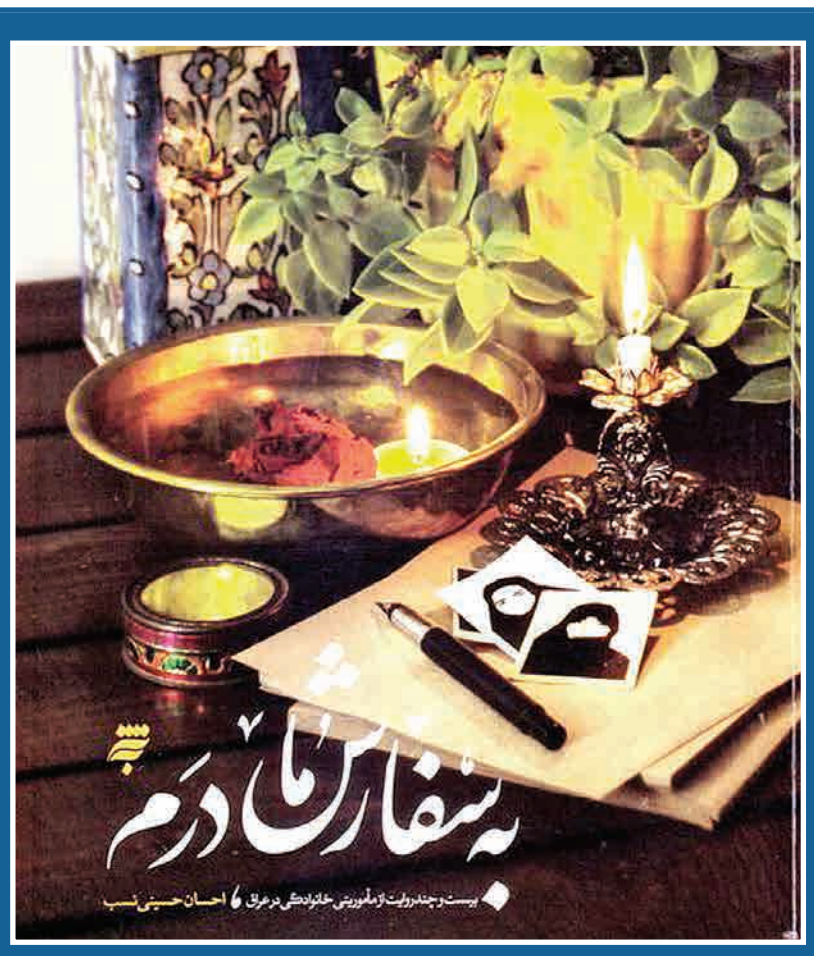

گفت‌وگوی «شهروند» با احسان حسینی‌نسب که بیست‌وچند روایت از پیاده‌روندگان اربعین را منتشر کرده

«به‌سفارش مادرم» کتاب سفارشیِ سازمانی نیست

این کتاب، یک ادای دین شخصیِ است به مادرم، به سفارش خود ایشان

«در این سال‌ها، مادرم از بین سفرهایی که نمی‌توانست برود، بیشتر از همه سفر به عراق در ایام اربعین را دوست داشت. مادرم زن با اعتقادی است. درست همانقدر که من بی‌اعتقادم.» ما با یک روایت صادقانه و واقعی روبه‌رو هستیم که مخاطب سطرهایش مادر است. این طور نیست که چون پای اربعین در میان است، یکی از ناشرهای مذهبی با بودجه دولتی به نویسنده سفارش داده و او هم برای پول و کار به کربلا رفته باشد. سفارش دهنده این کتاب یک مادر است؛ مادری که به علت پرستاری تمام‌وقت از مادرش، امکان سفر به هیچ نقطه‌ای از عالم را در هیچ زمانی ندارد. برای همین فرزندش را تشویق به سفر به عراق در ایام اربعین می‌کند. «به سفارش مادرم» مجموعه‌ای از روایت‌های احسان حسینی‌نسب در پیاده‌روی اربعین است. این کتاب ۲۳ روایت از مشاهدات نویسنده از ماموریت خانوادگی‌اش در عراق را شامل می‌شود. در «به سفارش مادرم» مجموعه‌ای از تصاویر مستند هم از دریچه دوربین وهب رامزی، روح‌الله خسروی، عبدالمجید قوامی و شهره بهرامی به کوشش به‌نشر منتشر شده است. در ادامه با «احسان حسینی نسب» نویسنده کتاب همراه شده‌ایم:

ایده اولیه «به سفارش مادرم» از کجا آمد؟

مادرم. این کتاب، کاملا به خاطر پیگیری و علاقه ایشان به سفر به عراق در ایام اربعین تولید شد. مادرم به خاطر پرستاری تمام‌وقت از مادربزرگم که فراموشی گرفته، امکان سفر به هیچ نقطه‌ای از عالم را در هیچ زمانی ندارد، ایشان بارها مرا به سفر به عراق در ایام اربعین تشویق کرده بود و من هربار شانه خالی کرده بودم. در نهایت، وقتی فهمید که دوستان عکاسم به من پیشنهاد داده‌اند که با آنها به این سفر بروم، مشتاق‌تر و پیگیرتر از آنها مرا به این سفر خواند و در واقع خودش مرا راهی عراق و این سفر کرد. من هم به خاطر علاقه ایشان با این سفر مخالفت نکردم. این، خلاصه داستان شکل‌گیری کتاب است.

جمع و جور کردن کار چقدر طول کشید؟

تقریبا دوسال. بخشی از زمان را به علت مسائل فنی نشر از دست دادیم؛ به دلیل حساسیت‌ها و وسواس‌هایی که البته به دلیل موضوع کار طبیعی است. ترس از اینکه کتاب، طوری نباشد که در نظر آنها که کتاب را می‌خوانند و با منشورات و نوشته‌های دیگر من مقایسه می‌کنند این تصور به وجود بیاید که با توجه به پشتیبانی حاکمیت از همه تولیدات مربوط به موضوع اربعین و پیاده‌روی اربعین، من هم کتابی در این راستا نوشته‌ام. دیگر اینکه قالب محتوای این کتاب روایت است و داستان نیست، پس اگر بناست خلاقیتی هم چاشنی کار باشد، صرفا در فرم روایت است که مجال ظهور می‌یابد؛ و نه مثل داستان فرصت تغییر شخصیت‌ها و بازنویسی‌های متعدد چندباره مهیا باشد؛ طبیعتا با استناد به اینها دو سال زمان زیادی برای بازنویسی و مرتب کردن یک مجموعه روایت است. اما برای من روشن بود که بازنویسی چندباره بعضی از روایت‌ها و از دست دادن زمان به بالاتر رفتن کیفیت کلی کتاب می‌ارزد.

اگر در یک جمله بخواهی «به سفارش مادرم» را معرفی کنی...

اجازه بدهید بیش از یک جمله بگویم. طبیعی است که اصرار دارم تلقی مخاطبان «به سفارش مادرم» آن نباشد که این کتاب یک کتاب سفارشیِ سازمانی است. این کتاب، یک ادای دین شخصی است به مادرم، به سفارش خود ایشان. اساسا کارکرد ادبیات مگر چیزی جز این است که شما با اثر خودتان حالِ کسی را خوب و اسباب خوشحالی را برای او فراهم کنید و از این رهگذار امید به زندگی را در افراد بالا ببرید؟ من سعی کرده‌ام با کشف این نمونه عملی در جهانِ پیرامون خودم، وظیفه انسانی‌ام را نسبت به مادرم انجام دهم و از رهگذار ادبیات کاری کنم که ایشان احساس خوشحالی و سعادتمندی داشته باشد.

عکس‌ها مجزا از متن است یا عکس‌نوشت هم داریم؟

عکس‌ها دو دسته‌اند. عکس‌هایی که در راستای متن‌ها گرفته شده‌اند و عکس‌هایی که به‌صورت آزاد، فرم‌گرایانه و با نگاه هنری و نه مستندنگارانه ثبت شده‌اند. عکس‌نوشت نداریم. متن اصالت دارد و تقریبا بیشتر عکس‌ها در خدمت متن قرار دارند.

در سفر با عکاسان همراه بودی یا الزامی برای این همراهی نبود؟

در این سفر، چهار نفر عکاس حضور داشتند. هر کدام از این عکاس‌ها مطابق برنامه از پیش تعریف شده توسط مدیرهنری تیم، وهب رامزی، کار خودشان را می‌کردند. اما به تناوب، همواره یکی از آنها در دسترس بود تا اگر برای ثبت تصویرِ مستند خاصی در گفت‌وگو با فرد خاصی از پیاده‌روندگان نیاز به عکاس بود، عکاس در دسترس باشد تا عکس را ثبت کند. در واقع، عکاس‌ها ملزم بودند که همیشه یکی از بچه‌های تیم‌شان با من و محمد الیاسری، مترجم در آن سفر، باشند.

با توجه به دو عنصر انتخاب کردم که چه کسانی در کتاب باشند: آنهایی که قصه‌های منحصربه‌فردی داشتند و آنهایی که شخصیت منحصربه‌فردی داشتند

روایت‌ها دنباله‌دار است؟

نه. روایت‌ها منحصربه‌فردند. هر روایت داستان خودش را دارد.

و یک کاراکتر؟

راستش نه. هر روایت شخصیت‌های مختلفی دارد. مثلا در بعضی از روایت‌ها سوژه روایت دارد از گذشته‌اش یا از خانواده‌اش حرف می‌زند و مرا -به‌عنوان ناظر و راوی- به قصه خودش می‌برد. در بعضی از روایت‌ها، از آنجا که مادرم را مخاطب قرار داده‌ام، بخش‌هایی از زندگی‌مان را برای او مرور می‌کنم و از رهگذار عواطف مشترک که در بزنگاه‌های خاص در زیست و زندگی مادرم و مثلا سوژه یک روایت معلوم می‌شود، یعنی کشف عواطف مشترک انسانی، رنج‌های مشترک انسانی، امیدها و یاس‌های مشترک انسانی، آن‌چه دیده‌ام را برای او شرح می‌دهم. در بعضی روایت‌ها ناخواسته و در بعضی روایت‌ها هم خواسته و آگاهانه شخصیت‌های فرعی را به داستان سوژه روایت وارد کرده‌ام.

این شخصیت‌ها چطور انتخاب شده‌اند؟

توی راه گیر کرده‌اند به قلاب من. غریزه راه و همراهی، من را وارد دنیای آنها کرده است. تعداد کسانی که با آنها گفت‌وگو کردم زیاد بود اما در نهایت با توجه به دو عنصر انتخاب کردم که چه کسانی توی کتاب باشند: آنها که قصه‌های منحصربه‌فردی داشتند و آنها که شخصیت منحصربه فردی داشتند.

خودت کدام روایت را بیشتر دوست داری؟

من روز هشتم سفر زنی از اهالی بصره را دیدم که فرزندش را در حلب از دست داده بود. زن مثل سنگ محکم بود. وقتی از پسرش حرف می‌زد، خم به ابرو نمی‌آورد. کوه بود. من در تمام طول سفر کوشیدم که مرعوب فضا و جمعیت نشوم و نگاهم، نگاهِ انسانِ ناظر بر واقعه باشد؛ صرف‌نظر از هر وجه ایدئولوژیک و اعتقادی. اما آن روز و در گفت‌وگو با آن زن، بارها در خودم فروریختم. وسط‌های گفت‌وگو دیدم مثل آدمی که برادرش را از دست داده، پریشان شده‌ام. هم من، هم محمد الیاسری، مترجم ما و هم یکی از بچه‌ها که عکاسی می‌کرد، داشتیم مثل ابر بهار گریه می‌کردیم و عجیب بود که زن به جای آن‌که همراه ما سوگواری کند، داشت ما را تسلی می‌داد. این روایت، برای من مواجهه با عمیق‌ترین احساسات انسانی بود.

دیگر اینکه در این سفر، روایت همین آقای محمدالیاسری، مترجم ما، جزو روایت‌های منحصربه‌فرد بود. یک جوان دهه هفتادی که فارسی را با لهجه مشهدی حرف می‌زد؛ چون مادرش مشهدی و پدرش عراقی بود و تجربه جنگیدن علیه داعش را داشت. در تمام طول ۱۰روز سفر به عراق تنفس در هوای زندگی محمد، دیدن حمیت او در دفاع از وطن، شرافتمندی او در تهیه معاش زن و دختران کوچکش و همراهی او در گفت‌وگو با مردمِ عرب‌زبان حاضر در این راه تجربه گرانبهایی بود.

مادرتان روایت‌ها را خوانده‌اند؟ چه نظری دارند؟

مادرم روایت‌ها را بعد از آنکه کتاب منتشر شد، خواندند. درون جهان بعضی‌هاشان راه رفته‌اند و با بعضی‌هاشان همراه شده‌اند. صرف‌نظر از موضوع، پرداخت روایت‌ها را دوست داشته‌اند. امیدوارم به دلیل نسبت مادر و فرزندی نباشد و واقعا روایت‌ها را دوست داشته باشند.

جایی از «سود سفر» و «لبخند مادر» گفته بودی؛ به دست آمد؟

بله. این مهمترین و ارزشمندترین رهاورد سفر برای شخص من است. جای دیگری هم در متن کتاب نوشته بودم من که دوست نداشتم به عراق بیایم به خاطر مادرم آمدم و تو [یعنی مادرم] که برخلاف من دوست داشتی به عراق بیایی، به خاطر مادرت نیامدی. یعنی هر کدام ما گرفتار مادرهایمان هستیم؛ هرکس به نوعی. لبخند ایشان، بزرگترین سود سفر من است؛ وگرنه مطمئن بودم که هرگز به عراق سفر نمی‌کردم، خاصه در ایام اربعین و شلوغی‌های خاص آن ایام. اما این وام مادر بود و به گردن من مانده بود. حالا از بابت بازپرداختش خوشوقتم و خوشحال‌ترم، چرا که ایشان را به خاطر انتشار این کتاب خوشحال می‌بینم.

عبدالمجید قوامی، عکاس:

کتابی که حاصل حیرانی‌هاست

بسم ربّ المصوّر. این واقعه، در چشمانم، چقدر شبیه قیامتی است که از آدم تا خاتم، برای بشر نقل کرده‌اند. اهل محشر، در صحرا به محضر حضرت دوست می‌رسند و این دیدار همان قدر باشکوه است که مخوف.

سفر توفیق این تجربه را کسب کردم و این یکی به واسطه همراهان نیک و همکاری‌های لذتبخش، تفاوت‌هایی با سفرهای دیگرم داشت. به‌واسطه حرفه‌ام و رسالتی که بر دوش خود حس می‌کنم، سنگینی لوازم برای ثبت تصاویر موجب شده تا هرگز نتوانم تمام مسیری که اکثر زائران به سمت کربلا طی می‌کنند را از ابتدا تا انتها پیاده طی کنم.

هر بار در دل مسیر از راه رسیده، سیر مشتاقان زیارت را مشاهده کرده و به دنبال رزق هنری خود گشته‌ام، تا بهترین‌هایی که می‌توانم را بیابم، به تصویر کشیده و در توانم، مظلومیت و اقتدار حسین بن علی علیه‌السلام که میلیون‌ها عاشق را در محشر، حیران خود کرده، برای دنیا روایت کنم. همه به سمت دشت علقمه راهی بودند و ما برای بیشتر و بهتر دیدن چهره‌ها، مسیر را بالعکس‌شان، به سمت نجف قدم می‌زدیم.

در این قدم‌ها بسیار یاد فاضل نظری عزیز می‌کردم که گفت: برعکس می‌گردم طواف خانه‌ات را، دیوانه‌ها آدم به آدم فرق دارند. کتابی که حاصل این حیرانی‌هاست، حاصل زحمات دو سال یارانی سختکوش است. امیدواریم قدمی باشد در راستای نشر پیام عاشورا و تعجیل ظهور تا مورد پسند منتقم خون خدا قرار گیرد. ولله العزّت جمیعا والعاقبت للمتقین.

یاعلی(ع).